



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه ششم؛ یکشنبه ۱۳۹۱/۷/۲

### دلالت آیهی شریفه و روایات بر وجوب تحمل شهادت

بعد از تبیین این که آیهی شریفه «وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» در مقام بیان مرحلهی تحمل شهادت است و روایات نیز آن را تأیید می کند، می گوئیم ظهور این آیهی شریفه و روایات در وجوب تحمل شهادت است؛ چون آیهی شریفه نهی از إباء می کند و روایات امر به تحمل شهادت می کند که هر دو ظهور در لزوم دارد.

### اشکال بر ظهور آیهی شریفه و روایات در وجوب تحمل شهادت

ولی با این حال ممکن است گفته شود آیهی شریفه ظهور در وجوب ندارد؛ چون در سیاقی قرار گرفته که امور مستحب را بیان می کند؛ مثلاً در «إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ» اصل کتابت به قرینهی قطعیه و سیرهی مستمرهی قطعیه واجب نیست و اگر کاتبی را دعوت کردند، واجب نیست قبول کند، هم چنین در «وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» می دانیم شاهد گرفتن در تداین واجب نیست، بنابراین چگونه بگوئیم «وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» دال بر وجوب تحمل شهادت است؟! خصوصاً با توجه به این که اصل استشهاد بر تداین واجب نیست و این قرینهی عرفی قوی است بر این که تحمل شهادت نیز مستحب است، نه واجب؛ چون ذهن عرفی نمی تواند بپذیرد اصل استشهاد و شاهد گرفتن برای طرفین تداین که اصل در قضیه هستند مستحب باشد، ولی بر شخص ثالث که دعوت به شهادت می شود، واجب باشد قبول کند!

روایات هم گرچه بعضی امر به تحمل شهادت کرده و ظهور در وجوب دارد، ولی در روایات متعددی نیز تعبیر به «لا ینبغی» می‌کند که می‌تواند قرینه باشد بر این که تحمل شهادت واجب نیست.

علاوه آن که در صحیح‌های وارد شده که رسول الله ﷺ در جایی دعوت برای شهادت شدند، ولی حضرت قبول نفرمودند. روایت این چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحِبُّ أَنْ تَشْهَدَ لِي عَلَى نِحْلِ نَحَلْتَهَا ابْنِي فَقَالَ: مَا لَكَ وَكَدُّ سِوَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَنَحَلْتَهُمْ كَمَا نَحَلْتَهُ؟ قَالَ: لَا قَالَ: فَإِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نَشْهَدُ عَلَى الْخَيْفِ<sup>٢</sup>.

این روایت را جناب صدوق رحمته با سند خودش از عبدالله بن میمون قداح نقل می‌کند. شیخ صدوق به خاطر رعایت اقتصار و حجیم نشدن کتاب و عدم تکرار، اسناد خود به کتبی که از آن‌ها نقل می‌کند را در آخر کتاب من لایحضره الفقیه در مشیخه ذکر می‌کند. سند شیخ صدوق به عبدالله بن میمون قداح در مشیخه این چنین است:

و ما كان فيه عن عبد الله بن ميمون فقد روئته عن أبي و محمد بن الحسن -  
رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن ميمون.  
و روئته عن أبي و محمد بن موسى بن المتوكل؛ و محمد بن علي ماجيلويه -  
رضي الله عنهم - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن ميمون القداح  
المكي<sup>٣</sup>.

شیخ صدوق رحمته به عبدالله بن میمون دو سند ارائه می‌کند که هر دو سند صحیح است، خود عبدالله بن

١. لسان العرب، ج ٩، ص ٦٠:

الْخَيْفُ: الْمَيْلُ فِي الْحُكْمِ، وَالْجَوْرُ وَالظُّلْمُ. حَافٍ عَلَيْهِ فِي حُكْمِهِ يَخِيفُ خَيْفًا: مَالٌ وَجَارٌ؛ وَرَجُلٌ حَائِفٌ مِنْ قَوْمٍ خَافَهُ وَخَيْفٌ وَخَيْفٌ. الْأَزْهَرِيُّ: قَالَ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ يُرَدُّ مِنْ حَيْفِ النَّاحِلِ مَا يُرَدُّ مِنْ جَنْفِ الْمُوصَى، وَخَيْفُ النَّاحِلِ: أَنْ يَكُونَ لِلرَّجُلِ أَوْلَادٌ فَيُعْطَى بَعْضًا دُونَ بَعْضٍ، وَقَدْ أَمَرَ بِأَنْ يَسُوَّى بَيْنَهُمْ، فَإِذَا فَضَّلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَقَدْ حَافٍ ... وَخَافَةٌ كُلُّ شَيْءٍ: نَاحِيَتُهُ، وَالْجَمْعُ خَيْفٌ عَلَى الْقِيَاسِ، وَخَيْفٌ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ. وَ مِنْهُ حَافَتَا الْوَادِي، وَتَصْغِيرُهُ خَوْفَةٌ، وَ قِيلَ: خَيْفَةُ الشَّيْءِ نَاحِيَتُهُ.

٢. وسائل الشيعه، ج ٢٧، كتاب الشهادات، باب ٥٥، ح ١، ص ٤١٤ و من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ٦٩.

٣. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٥٠٠.

میمون هم ثقة است<sup>۱</sup>، پس این روایت از لحاظ سند تمام است. البته به خاطر وجود ابراهیم بن هاشم در هر دو سند صدوق<sup>۲</sup> از آن تعبیر به مصححه یا حسنه‌ی کالصحیحه می‌شود.

مردی از انصار خدمت پیامبر اکرم<sup>ﷺ</sup> آمد و عرض کرد: یا رسول الله دوست دارم بر نحله‌هایی (عطیه‌ها) که به فرزندم اعطاء کردم شما شاهد باشید. حضرت فرمودند: آیا فرزند دیگری نداری؟ عرض کرد: بله [فرزندان دیگری نیز دارم]. حضرت فرمودند: آیا به آنها هم نحله‌هایی دادی همان‌طور که به او دادی؟ عرض کرد: خیر، حضرت فرمودند: ما گروه انبیاء شاهد بر حیف (آن چیزی که از میزان حق عدول کرده) نمی‌شویم.

اگر دعوت به إشهد موجب وجوب تحمل شهادت بود، حضرت باید این‌جا قبول می‌کردند؛ زیرا این‌گونه نحله دادن که به یکی از فرزندان دون دیگری بدهد حرام که نیست، نهایت این‌که مکروه است و حضرت هم نهی نکردند، در حالی که اگر حرام بود، نهی از منکر می‌کردند، فقط لفظ حیف به کار بردند که دالّ بر ناپسند و ناشایست بودن آن می‌کند. بنابراین این روایت مؤید آن است که تحمل شهادت واجب نیست.

### پاسخ به اشکال

استدلال به صحیحه‌ی عبدالله بن میمون بر عدم وجوب تحمل شهادت متفرع بر آن است که بگوییم:  
اولاً: آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ اطلاق داشته، شامل شهادت در غیر مورد دین نیز بشود.

ثانیاً: وجوب تحمل شهادت، وجوب عینی باشد؛ چون اگر واجب کفائی بوده و من به الکفایه نیز موجود باشد، پذیرفتن لازم نیست و این روایت می‌تواند قرینه باشد بر آن‌که وجوب تحمل شهادت، وجوب عینی نیست؛ نه این‌که اصلاً واجب نیست.

ثالثاً: دعوتی که مرد انصاری از حضرت برای تحمل شهادت کرد، دعوت قطعی باشد، در حالی که در این روایت به نحو قطعی دعوت نمی‌کند، بلکه عرض می‌کند: «أَحِبُّ أَنْ تَشْهَدَ لِي».

۱. رجال النجاشی، ص ۲۱۳:

عبد الله بن میمون بن الأسود القداح مولى بنی مخزوم، بیری القداح. روی أبوه عن أبي جعفر و أبي عبد الله<sup>ﷺ</sup> و روی هو عن أبي عبد الله<sup>ﷺ</sup> و كان ثقة.

۲. البته تعبیر به صحیحه نیز می‌شود.

اما در مورد قرینه‌ی سیاق در آیه‌ی شریفه می‌گوییم: این‌طور نیست همه‌ی مواردی که در آیه‌ی شریفه ذکر شده مستحب باشد، بلکه موارد وجوب هم در آیه‌ی شریفه وجود دارد؛ مثلاً اصل کتابت را گفتیم واجب نیست، ولی اگر کاتبی قبول کرد کتابت کند، واجب است بالحق کتابت کند و نباید خلاف حق باشد. در این‌جا هم می‌گوییم اصل استشهاد واجب نیست، اما اگر استشهاد کرد، واجب است دعوتش پذیرفته شود.

پس قرینه‌ی سیاق بر خلاف نیست، بلکه موافق نیز هست، علاوه بر آن‌که ما قرینیت سیاق را در جایی که خیلی واضح باشد می‌پذیریم و در آیه‌ی مبارکه چنین وضوحی ندارد.

بنابراین آیه‌ی شریفه بر ظهور وجوب خود باقی است و روایات هم گرچه بعضی تعبیر به «لاینبغی» کرده، ولی از آن‌جا که «ینبغی» حداقل آن است که در اعم از استحباب و وجوب به کار می‌رود، پس منافات با استظهار وجوب ندارد و در نتیجه تحمل شهادت واجب است و این‌که مرحوم امام علیه السلام در تحریر فرمودند «الأحوط وجوب تحمل الشهادة إذا دعی إليه من له أهلية لذلك»<sup>۱</sup> احتیاط کرده‌اند که الاحوط فرموده‌اند و الا به حسب ادله، دلالت بر وجوب تمام است.

مضاف به این‌که شاید بتوانیم تحصیل اجماع بر وجوب تحمل شهادت کنیم؛ زیرا در بین قداما غیر از ابن ادریس کسی را سراغ نداریم مخالف وجوب تحمل شهادت باشد و مخالفت ابن ادریس با توجه به وجه مخالفت او، ضربه به اجماع حجت نمی‌زند.

### آیا وجوب تحمل شهادت، عینی است یا کفائی؟

بعد از پذیرفتن اصل وجوب تحمل شهادت باید این مسأله را رسیدگی کنیم که این وجوب به نحو عینی است یا کفایی؟ چون رسیدگی به این مسأله در نتیجه‌ی بحث که آیا اخذ اجرت جایز است یا خیر، تأثیر دارد.

در بحث اصول فقه بیان کردیم امر اگر به نحو مطلق باشد، ظهور در وجوب عینی تعیینی دارد، بنابراین در آیه‌ی شریفه هم که به نحو مطلق فرموده «وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» به حسب طبع اولی، ظهور

۱. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۹.

الأحوط وجوب تحمل الشهادة إذا دعی إليه من له أهلية لذلك، و الوجوب علی فرضه کفائی لا یتعین علیه إلا مع عدم غیره ممن یقوم بالتحمل، و لا إشکال فی وجوب أداء الشهادة إذا طلبت منه، و الوجوب هاهنا أيضا کفائی.

در وجوب عینی تعیینی دارد، ولی همان‌طور که عده‌ای فرموده‌اند با قرینه‌ای که در آیه‌ی شریفه وجود دارد و به ضمیمه‌ی فهم و ارتکاز متشرعه، می‌توان استنباط کرد که وجوب تحمل شهادت کفائی است؛ زیرا آیه‌ی شریفه ابتدا می‌فرماید «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ» یعنی دو نفر از مردانتان را شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را شاهد بگیرید، سپس می‌فرماید: ﴿وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ یعنی همین شهداء (دو مرد یا یک مرد و دو زن) را که گفتیم استشهاد کنند، از قبول تحمل شهادت إباء نکنند؛ نه این‌که اگر دو یا سه نفر حاضر شدند، باز اگر عده‌ی دیگری را دعوت کردند بر آنها هم واجب باشد قبول کنند، پس با توجه به صدر و ذیل آیه‌ی شریفه معلوم می‌شود نمی‌خواهد بفرماید که هر کسی را که دعوت کرد واجب است قبول کند، بلکه می‌خواهد بفرماید همان تعدادی که مستحب است آنها را شاهد بگیرند (دو مرد یا یک مرد و دو زن) بر آنها واجب است قبول شهادت کنند.

بعضی که قائل به وجوب عینی شده‌اند، نکته‌اش را این‌طور گفته‌اند که ممکن است یکی از شاهدین فوت کند یا مریض شود یا فاسق شده قاضی شهادتش را نپذیرد. بنابراین لازم است هر تعدادی که دعوت بر تحمل شهادت شده‌اند، قبول کنند، ولی ما می‌گوییم این‌ها استحسانات است و آیه‌ی شریفه فقط فرموده دو مرد یا یک مرد و دو زن را شاهد بگیرید که اگر این تعداد حاصل شد، بیش از آن دلیل بر وجوبش نداریم.

بنابراین می‌گوییم از بین تعدادی که دعوت برای شهادت شدند، اگر دو نفر قبول کردند از دیگران ساقط می‌شود. بله اگر کسی حاضر نشد، همه‌ی افرادی که دعوت شده‌اند مؤاخذ هستند.

### آیا اخذ اجرت بر تحمل شهادت جایز است؟

همان‌طور که قبلاً بیان کردیم اگر وجوب تحمل شهادت عینی باشد، اخذ اجرت بر آن جایز نخواهد بود؛ چون اخذ اجرت بر واجب عینی تعیینی مصداق اکل مال به باطل است، و اگر وجوب تحمل شهادت، وجوب کفایی باشد مرحوم شیخ فرمود از آن‌جا که از ادله استفاده می‌شود تحمل یا أداء شهادت، حق مشهود له بر شاهد است - همان‌طور که کفن و دفن، حق میت است - پس شاهد نمی‌تواند از مشهود له اجرت بگیرد؛ چون در واقع با تحمل شهادت، أداء حق مشهود له می‌کند و اگر کسی بخواهد در مقابل أداء حق دیگری اجرت دریافت کند، اکل مال به باطل کرده است.

ولی ما خدمت مرحوم شیخ می‌گوییم از کجای روایت استفاده می‌شود تحمل و أداء شهادت حق مشهود<sup>۱</sup> له است؟! چنین چیزی از روایات استفاده نمی‌شود، بلکه مثل بقیه‌ی واجبات مانند نماز، روزه، حج و ... است که بر عهده‌ی شاهد آمده و باید انجام دهد - و فرضاً حق مشهود<sup>۱</sup> له باشد، به چه دلیل حق مجانی است، این که بالاتر از حفظ جان مسلمان نیست! با این که حق مسلمان است، می‌توان در مقابل حفظ جانش اجرت گرفت - پس این استدلال مرحوم شیخ ناتمام است.

اما آیا اخذ اجرت بر تحمل شهادت جایز است یا خیر؟ می‌گوییم در بحث اخذ اجرت بر واجبات کفایی بیان کردیم اگر کسی در مقابل واجبی به همان نحوی که واجب شده اخذ اجرت کند، اکل مال به باطل است و اگر واجب کفائی، بالعرض واجب عینی شده باشد، باز اخذ اجرت بر آن اکل مال به باطل است. اما اگر واجب کفائی، بالعرض واجب عینی نشده باشد، می‌تواند اخذ اجرت کند، اما نه به عنوان احد افراد واجب کفایی<sup>۱</sup>، بلکه به این صورت که بگوید افراد دیگری حاضرند این عمل را انجام دهند، ولی اگر می‌خواهی بالخصوص من این عمل را انجام دهم در قبال آن پول دریافت می‌کنم، در این صورت اخذ اجرت اکل مال به باطل نخواهد بود.

بنابراین در ما نحن فیه اگر در میان افراد متعددی که برای تحمل شهادت دعوت شده‌اند، کسی بگوید اگر می‌خواهی من بالخصوص شاهد باشم، این مقدار اجرت می‌گیرم، این اخذ اجرت اکل مال به باطل نخواهد بود؛ چون دیگرانی که دعوت برای شهادت شده‌اند حاضرند شاهد باشند، این که بالخصوص در میان آن افراد، انگشت روی کسی گذاشته شود که او شاهد باشد می‌تواند در قبال آن اخذ اجرت کند.

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید: «و منه يظهر أنه كما لا يجوز أخذ الأجرة من المشهود له، كذلك لا يجوز من بعض من وجبت عليه كفاية إذا استأجره لفائدة إسقاطها عن نفسه»؛ یعنی اگر افرادی بیش از حد لازم برای شهادت دعوت شدند و حاضر شدند شاهد باشند، اگر یکی از این افراد برای ساقط شدن واجب کفایی از خود، به دیگری اجرت دهد تا تحمل شهادت کند، جایز نیست آن را اخذ کند؛ چون اکل مال به باطل است. ولی از آن چه گفتیم نادرستی این کلام هم روشن می‌شود؛ چون بر آن اجیر بالخصوص واجب نیست تحمل شهادت کند، اگر کسی می‌خواهد او بالخصوص تحمل شهادت کند می‌تواند در مقابل آن، اخذ اجرت کند.

۱. یعنی اجیر بشود که به طور کفایی عملی را انجام دهد.

۲. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۵۲.

تقریر و تنقیح متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی